

آرزو در قصه‌های صوفیانه

دکتر محمد پارسا نسب
استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده:

مفهوم آرزو، از بنیادی‌ترین مفاهیم فرهنگ و ادب صوفیانه و از پربسامدترین مضامین و نقش‌مایه‌های قصه‌های فارسی است. گونه‌شناسی این نقش‌مایه و نیز، تبیین اهداف، مصادیق و کارکردهای آن، با تأکید بر متون صوفیانه، هدف نوشتار حاضر است.

این بررسی، نشان می‌دهد که:

اولاً، هر چند آرزوهای صوفیانه، مراتب و مصادیق عالی و حقیر دارد، بیش‌ترین آرزوهای صوفیان، از سنخ مقولات مادی ناچیز و در ردیف هوس‌هاست.

ثانیاً، از آن‌جا که آرزو داشتن در نظر اهل تصوف، ایستادن در برابر مشیت الهی و زیرپا نهادن تعالیم مشایخ قلمداد می‌شود، امری نکوهیده است.

ثالثاً، در اغلب موارد، آرزوها به‌ویژه آرزوهای مادی، محقق نمی‌شوند و در صورت تحقق، پشیمانی و یا مجازات در پی دارند.

رابعاً، آرزو در دو کتاب *مصیبت‌نامه* و *منطق‌الطیر*، سوبیه‌ای مثبت دارد، چرا که صاحبان آرزو (سالک / مرغان)، به مرتبه نفی کامل وجود خویش و فنا در حق رسیده‌اند، پس آرزویشان (وصال حق / رسیدن به سیمرغ) محقق می‌گردد.

خامساً، آرزو در داستان‌های صوفیانه، عموماً چهار کارکرد دارد: عنصر آغازگر داستان؛ عنصر داستان‌ساز؛ عنصر مکمل داستان؛ و عنصر پایان‌بخش.

کلیدواژه‌ها:

آرزو، هوس، آرزوهای صوفیانه، نقش‌مایه.

درآمد

در مطالعات مربوط به داستان‌شناسی^۱ فارسی، آرزو^۲ از آن نقش‌مایه‌ها^۳ و یا مضامینی^۴ است که در انواع مختلف داستان حضور و نقشی اساسی دارد و شناخت کارکرد آن در قصه‌های ایرانی، به شناخت بیش‌تر آن‌ها می‌انجامد. از این حیث، باید گفت که بررسی و تحلیل آن‌ها، می‌تواند موضوع رساله‌ای دانشگاهی باشد. در این نوشتار، قصد داریم پس از تبیین گونه‌شناختی آرزوها، کارکرد^۵ آن‌ها را در شکل‌گیری قصه‌های فارسی، بازجوییم. ابتدا به گونه‌شناسی^۶ آرزوها از دو منظر هدف و موضوع می‌پردازیم و سپس، کارکرد آن‌ها را در قصه‌های فارسی تحلیل می‌کنیم. گفتنی است که در بررسی کارکرد آرزو در تکوین قصه‌های فارسی، از روش تحلیل ساختاری^۷ استفاده کرده و جامعه آماری خود را از مجموعه داستان‌های مربوط به صوفیه برگزیده‌ایم؛ هرچند که در مواردی برای استحکام بحث، از متون غیرصوفیانه نیز شواهدی به دست داده‌ایم. همچنین، برای رعایت ایجاز در بیان مطلب، در عوض نقل عین حکایت‌ها، عموماً خلاصه یا چکیده‌ای از آن‌ها را عرضه داشته‌ایم.

الف. گونه‌شناسی آرزوها از حیث هدف

تمامی آرزوهای مندرج در حکایت‌های فارسی را از زاویه هدفی که دنبال می‌کنند، می‌توان در یکی از سه گونه زیر جای داد:

۱. آرزوی مالکیت:

این قبیل آرزوها، یا از نوع مالکیت بر امور معنوی یا از سنخ مالکیت بر مقولات مادی، از مصادیق مالکیت بر امور معنوی است، که مفاهیمی چون برخورداری از علم و آگاهی بیش‌تر، اخبار از گذشته و آینده، اشراف بر ضمیر دیگران، دست‌یافتن به سلامت جسمانی، رسیدن به مقامات روحانی و نظایر این‌ها را در بر می‌گیرد، برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

شش شاهزاده داستان اصلی الهی نامه، می‌خواهند به ترتیب، به دختر شاه پریان (الهی نامه، ص ۲۶)؛ به علم جادو (همان، ص ۷۰)؛ به جام گیتی نما (همان، ص ۱۱۲)؛ به آب حیات (همان، ص ۱۵۹)؛ به انگشتر سلیمان (همان، ص ۱۹۵) و به علم کیمیا (همان، ص ۲۳۷) دست یابند.

اسکندر، آرزو دارد محل مرگ خود را بداند. (عجایب، ص ۴-۵)
شخصی آرزو دارد فرزند بیمارش، سلامت خود را بازیابد. (پند پیران، ص ۹۶-۹۷)

عبدالله ابن مبارک، دوست دارد به مقام اولیا برسد. (تذکرة الاولیا، ص ۲۱۵)
سری سقطی، آرزو دارد در بغداد نمیرد. (همان، ص ۳۴۱-۳۴۲)
برادر یحیی معاذ رازی، آرزو دارد به مجاورت کعبه درآید. (همان، ص ۳۶۲-۳۶۳)
هیزم شکنی آرزو دارد مجرد زندگی کند، یعنی به مقام مجرد برسد. (ترک الاطناب، ص ۲۷۶-۲۷۷)

زنی سلامت فرزندش را آرزو می‌کند. (شرح فارسی شهاب‌الاخبار، ص ۵۷-۵۸)
عمر، آرزو دارد فرمانده نومسلمانان نجدان باشد. (تفسیر سوراآبادی، ص ۲۵۴-۲۵۵)

عُکَّاشه، آرزو دارد بدنش با بدن پیامبر تماس یابد و متبرک شود. (همان، ص ۵۲۴-۵۲۶)
عبدالله ابن معتز، آرزو دارد از زندان آزاد گردد. (جوامع الحکایات، ص ۱۹۱-۱۹۲)
عبدالله ابن مبارک، آرزو دارد با طی الارض به عرفات برود. (تفسیر کشف الاسرار، ص ۷۵۳/۵-۷۵۵)

و بالاخره، درویشی، مرگ آرزو می‌کند. (همان، ص ۷۳/۴)

مالکیت بر امور مادی، خود به دو شاخه فرعی تر تقسیم می‌پذیرد: یکی، مالکیت بر اشیا و عناصری که عملاً و منطقاً، انسان می‌تواند در آن‌ها دخل و تصرف کند و یا تغییر و اصلاح پدید آورد. هدف از تحقق چنین آرزوهایی، گذران بهتر زندگی، ارضای حس مالکیت و احیاناً، فزون‌خواهی آدمیان است؛

مانند آرزوی دست یافتن به تاج و تخت، ثروت، خیل و حشم، مال و نعمت و.... و دیگر، مالکیت بر اموری که هرچند در حیطة مالکیت مادی قرار می‌گیرد، مالک عقلاً امکان و اجازه تصرف و دست‌کاری را در آن‌ها ندارد. از این قبیل، می‌توان به آرزوی داشتن زن و خادم اشاره کرد که هرچند در گذشته، مالکیت بر این موارد هم چیزی شبیه نوع نخست بوده است، امروزه می‌توان آن را گونه‌ای دیگر تعبیر کرد. از مصداق‌های بارز این گونه آرزوها، موارد زیر را می‌توان برشمرد:

مرد و زنی آرزوی ثروت و نعمت دارند. (مصیبت‌نامه، ص ۳۱۸-۳۲۰)

مرید جوانی، در آرزوی صد هزار دینار پول است. (تذکره‌الاولیا، ص ۱۴۱)

ابلهی، هزار رأس گوسفند آرزو می‌کند و ابله‌ی دیگر، آرزوی داشتن هزار رأس گرگ دارد. (لطایف‌الطوائف، ص ۴۱۰)

پارسای، در آرزوی دست یافتن به کنیزکی است. (متنخ رونق‌المجالس، ص ۲۰)

پادشاهی آرزو دارد خانه‌ای پر زر داشته باشد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۷۵۷/۲)

برادر یحیی معاذ رازی، آرزو می‌کند که خادم داشته باشد. (تذکره‌الاولیا، ص ۳۶۳)

شخصی، آرزوی وصال زن پادشاهی را دارد. (مقالات شمس، ص ۱۳۵)

۲. آرزوی خوردن و نوشیدن

یکی دیگر از آرزوهای اشخاص داستانی، به‌خصوص در متون صوفیه، خوردن طعام دلخواه و البته ساده، در وقت غلبه گرسنگی، و نوشیدن مایعی خنک در هنگام تشنگی مفرط است. این نقش‌مایه نیز که بیش‌تر در داستان‌های صوفیان دیده می‌شود، از چند جهت حائز اهمیت است:

از حیث معرفت‌شناسی با شیوه تعالیم صوفیه، که غالباً بر ریاضت نفس و ترک مشتهیات مبتنی بوده، نسبت دارد. از آن‌جا که پاسخ گفتن به خواهش‌های نفس ولو به قدر اندک، با چنین آموزه‌هایی در تضاد بوده، اهل تصوف از اساس به انکار آن برخاسته‌اند.

از نظرگاه مردم‌شناسی و روان‌شناسی فردی نیز، نشان می‌دهد که برخی از

صوفیان، نعمت دنیا را بر خود و یا خود را بر دنیا دریغ داشته‌اند؛ هم از این رو، نوعی از حسرت و حرمان در وجودشان راه یافته است، به گونه‌ای که دست یافتن به طعامی اندک، آرزوی بزرگ آنان بوده و پیوسته ذهن ایشان را به خود مشغول می‌داشته است. از منظر جامعه‌شناسی هم، دلالت بر فقری دارد که بر جامعه نه چندان کوچک طبقه صوفیان و یا بر کل جامعه، حاکم بوده است. از این گونه‌اند موارد زیر:

صوفی‌ای آرزوی خوردن گزر دارد. (پندپیران، ص ۱۸)
ابوسلیمان دارانی، نان گرم می‌خواهد. (کیمیای سعادت، ۵۱/۲)
ابوتراب نخشی، نان گرم و تخم مرغ می‌طلبد. (تذکره‌الاولیا، ص ۳۵۷-۳۵۸)
مریدی قدحی آب آرزو می‌کند. (همان، ص ۳۵۸)
درویشی آرزو دارد حلوی عسیده بخورد. (همان، ص ۵۸۰)
ابوحفص حداد، آرزوی خوردن گوشت گوسفند دارد. (شرح‌التعرف، ۲۱۳/۱)
سهل تستری، نان گرم و کباب آرزو می‌کند. (مستخب رونق المجالس، ص ۲۴۶ - ۲۴۸)
ابراهیم بستی آرزو دارد ماهی بخورد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۳۲۸/۸)

۳. آرزوی دیدار

دیدار با بزرگان دین، علم و عرفان، دیدار با موجودات اسطوره‌ای و عناصر قدسی، و نیز دیدار با ارواح بزرگان، بخشی دیگر از آرزوهایی است که در مطایب داستان‌ها مندرج است. غالباً هدف از این آرزوها، پی بردن به حقایق مکتوم جهان آفرینش و یا تبرک جستن به مقام اولیا و نیز، کسب آگاهی بیشتر در باره سرانجام زندگی اشخاص (صاحب آرزو) است:

مثلاً جنید آرزو دارد ابلیس را ببیند. (کشف‌المحجوب، ص ۱۶۳ و تذکره
الاولیا، ص ۴۲۶)

پادشاهی خواهان دیدار با خضر است. (عجایب‌نامه، ص ۱۴۳)
اسکندر آرزو دارد با ارسطو دیدار کند. (همان، ص ۱۶۹)

بیماری آرزو می‌کند پدر و مادر خود را ببیند. (منتخب رونق‌المجالس، ص ۷۵)
سری سقطی آرزومند دیدار یکی از اولیای خداست. (همان، ص ۲۸۷-۲۸۹)
حسن بصری، آرزو می‌کند با یکی از اولیای خدا دیدار کند. (هزار حکایت
صوفیان، ۱۵۷ ار ۱۵۷ پ)
شعیب، می‌خواهد با حضرت حق دیدار کند. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۳۰۸/۷)
و پیرزنی، آرزو می‌کند به دیدار فرزند گم‌شده‌اش برسد. (همان، ۷۵۲/۲)

ب. گونه‌شناسی آرزوها بر حسب موضوع

آرزوها را بر حسب موضوع نیز می‌توان به گونه‌های زیر تقسیم کرد:

۱. آرزوهای حکمی - فلسفی

کسب علم، دست یافتن به دانایی، کسب مهارت، دست یافتن بر عناصر فوق
طبیعی برای کسب قدرت و دانش و ثروت و... و نیز کشف امور ناشناخته جهان
از مقولاتی هستند که در این‌گونه آرزوها، مطالبه می‌شوند. از جمله منابعی که
داستان اصلی آن‌ها بر پایه آرزو شکل گرفته است، سه کتاب الهی‌نامه و
منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه عطار نیشابوری است. در ابتدای قصه اصلی الهی‌نامه،
شش شاهزاده، هر یک، از آرزوهای خود با خلیفه (پدر) سخن می‌گویند و قصد
آن دارند تا برای دست یافتن به آرزوهایشان بکوشند. اینان در نهایت، با شنیدن
داستان‌های حکمت‌آمیز و نصایح خلیفه، از این کار منصرف می‌شوند؛ شاید به
این دلیل که داشتن چنین آرزوهایی بر اساس تفکر جبری، اولاً نوعی مخالفت با
تقدیری است که برای انسان رقم خورده است، ثانیاً این‌ها غالباً آرزوهایی است
که ذهن بشر را پیوسته به خود مشغول داشته و دست یافتن به آن‌ها، یعنی پایان
آرزوهای بزرگ و ختم زندگی بشر. آرزوهایی که شاهزادگان در پی آن‌اند،
عبارت‌اند از:

شاهزاده نخست، آرزومند وصال شاه پریان است. (الهی‌نامه، ص ۲۶)
شاهزاده دوم، آرزوی دست یافتن به جادو را دارد. (همان، ص ۷۰)

شاهزادهٔ سوم، در آرزوی داشتن جام گیتی‌نمای است. (همان، ص ۱۱۲)

شاهزادهٔ چهارم، طالب آب حیات است. (همان، ص ۱۵۹)

شاهزادهٔ پنجم، انگشتر سلیمان را می‌طلبد. (همان، ص ۱۹۵)

شاهزادهٔ ششم، آرزو دارد به علم کیمیا دست یابد. (همان، ص ۲۳۷)

سنخ آرزوهای شاهزادگان، که همگی از امور فوق طبیعی و دست‌نیافتنی هستند، پیوسته ذهن بشر را در راه سلطه بر نیروهای مرموز و جادویی، زندگی ابدی، دست یافتن به حقایق ناب، قدرت مادی و معنوی، دانش بی‌حد و...، به خود مشغول داشته و در حقیقت، عامل مهمی در تداوم زندگی هستند. در داستان *منطق‌الطیر* نیز، هدهد و تمامی مرغان، آرزوی دیدار با سیمرخ را دارند و در داستان *مصیبت‌نامه*، سالکی می‌خواهد به وصال حق نایل شود.^۱ از این سنخ است آرزوی اسکندر برای آگاهی یافتن از زمان و مکان فرا رسیدن اجلش. (عجایب‌نامه، ص ۴-۵) و یا آرزوی مردی از بنی اسرائیل که می‌خواهد مرگش در حین سجده کردن، فرا برسد. (منتخب رونق‌المجالس، ص ۸۹) و درویشی که در آرزوی رسیدن قیامت (مرگ) می‌گدازد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۷۳/۴)

به‌علاوه، آرزوی دیدار و مناظره با عناصر قدسی و ماورای طبیعی و ارواح بزرگان را نیز باید در زیرمجموعه همین‌گونه، جای داد. این آرزوها نیز که با هدف دست یافتن به عوالم ناپیدا و کسب آگاهی از دنیای پس از مرگ و ابعاد ناشناخته وجود آدمی، در نهاد انسان ریشه می‌کند، در حکایات فارسی مصادیقی دارد. مثلاً آن‌جا که جنید آرزو دارد با ابلیس دیدار کند؛ آرزویی که محقق می‌شود. (کشف‌المحجوب، ص ۱۶۳ و تذکرة‌الاولیا، ص ۴۲۶) می‌دانیم که ابلیس موجودی ناشناخته و اساطیری است و رفتاری که او در برابر اوامر الهی از خود بروز داده، پیوسته پرسش‌هایی را در ذهن بشر برانگیخته است. از این رو، تقاضای دیدار و سخن گفتن با او، از سویی محصول تلاش ذهن بشر است در اشراف بر مبهمات و امور ناشناخته عالم و از سوی دیگر، نشانگر نوعی تشکیک و تردید است که برخی از اولیای تصوف، در تصدیق استکبار ابلیس روا

داشته‌اند. همچنین است آرزوی پادشاهی که طالب دیدار خضر است. می‌دانیم که خضر راهنمای گمراهان و مصداق هدایت‌گری است، پس پادشاهی که در عین برخورداری از قدرت و ثروت، دیدار خضر را می‌جوید، درحقیقت خواهان کسی است که به مدد او بتواند به شاهراه حقیقت نزدیک شود.

در کنار چنین آرزوهایی که عمدتاً بعد فلسفی دارند، گونه‌ای دیگر از آرزوهای دیدار را در حکایات فارسی می‌یابیم که غالباً از سنخ آرزوهای اولیای تصوّف است و با ابعاد معرفت‌شناختی وجود آدمی پیوند دارد. آن‌جا که فی‌المثل سریّ سقطی آرزو می‌کند به دیدار یکی از دوستان خدا نائل شود و البته، با مردی مجنون روبرو می‌گردد. (منتخب رونق‌المجالس، ص ۲۸۷-۲۸۹) واضح است که چنین کسی (دوست خدا)، نشانه‌هایی از خدا را با خود دارد و دیدار با او، درحقیقت دیدار با خدا خواهد بود. همچنین، آن‌جا که شعیب نبی آرزو می‌کند با خدا (معشوق ازلی و تمام مطلق)، دیدار نماید. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۳۰۸/۷)

۲. آرزوهای صوفیانه

از نظرگاه اهالی تصوّف، «مخالفت با نفس، سرّ همه عبادت‌ها» و داشتن آرزو و تلاش برای تحقّق آن، مخالفتی آشکار با اراده و خواست الهی است. از این رو، مخالفت با نفس و کشتن آن، از مهم‌ترین آموزه‌های تصوّف به شمار می‌رود و سرکوب آرزوها، راه دست یافتن به این منظور است. یکی از شیوه‌های مخالفت با نفس، آن است که سالک اجازه ندهد هیچ آرزویی - هر چند مثبت - در درون او ریشه بدواند، که در غیر این صورت، از تصوّف دور مانده باشد که تصوّف ترک کردن آرزوست. (تذکره‌الاولیا، ۹۰/۲) و اگر روزی آرزویی در نهاد او پدید آید، چندان با آن بستیزد تا به مرتبه بی‌آرزویی برسد. در این صورت است که تمتّع یا عدم تمتّع از چیزی در نظر وی یکسان خواهد شد. حکایت زیر، بر این معنا دلالت دارد: «مریدی در نزد پیر خود اظهار می‌دارد که مدتی است در دل، هوس خوردن چیزی دارد ولی از برآوردن آن می‌پرهیزد. پیر می‌گوید: «من نیز

مدتی است همان چیز را می‌خورم بی‌آن‌که آرزویش را داشته باشم.»
بر این اساس و بر پایه قراین موجود در متون صوفیه، می‌توان گفت که آنان برای کشتن نفس، حتی به آرزوهای مثبت و متعالی هم میدان نمی‌دهند تا با هرگونه نفس‌پروری مخالفت کرده باشند. در حکایت زیر، دلیل اصلی فراهم نشدن زمینه برای حضور مالک دینار در میدان جنگ آن است که او نبرد با کفار را به آرزو خواسته است، چیزی که با تعالیم صوفیه منافات دارد. پس، چنین آرزویی نباید برآورده شود.

«مالک دینار، چندین سال آرزوی شرکت در جنگ علیه کفار را دارد. چون روز جنگ فرا می‌رسد، تب شدیدی بر وی عارض می‌شود و توفیق حضور در میدان جنگ را نمی‌یابد. پس، خطاب به تن خود می‌گوید: «اگر در نزد خدا منزلتی داشتی، دچار تب نمی‌شدی.» وقتی می‌خوابد، هاتفی او را آواز می‌دهد که اگر امروز به غذا می‌رفتی، اسیر می‌شدی و مجبور به خوردن گوشت خوک بودی و در نتیجه کافر می‌شدی. این تب برای تو، تحفه‌ای عظیم بود. مالک از خواب برمی‌خیزد و خدا را شکر می‌کند.» (تذکره‌الاولیا، ص ۵۰-۵۱)

به هر روی، اولیای تصوف پیوسته با چنین آرزوهایی مخالفت کرده، صاحب آن را به شکل‌های مختلف ملامت یا مجازات نموده‌اند. در ترجمه رساله قشیریه، در باب فراست شبلی می‌خوانیم: «حکایت کنند از ابو عبدالله رازی که گفت ابن انباری مرا صوفی داد. شبلی کلاهی داشت در خور آن صوف [و ظریف کلاهی بود]. تمنا کردم که این هر دو مرا می‌باید. چون شبلی از مجلس برخاست، با من نگریست. من از پی وی بشدم و عادت وی چنان بود که چون خواستی که با وی بروم، باز من نگریستی. آن‌گاه چون در سرای شد، مرا گفت صوف برکش. برکشیدم. اندر هم پیچید و کلاه بر آن‌جا افکند و آتش خواست و هر دو بسوخت.» (ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۷۳-۳۷۴ و پند پیران، ص ۸۷)

در متون صوفیه، مضامین بسیاری حول محور آرزوها شکل گرفته‌اند، از آن جمله‌اند: ستیز با آرزو داشتن، بازداشتن کسی از دست یافتن به آرزو، رهیدن از

آرزو، اشراف بر آرزوهای دیگران، مجازات شدن به خاطر یک آرزو، پشیمان شدن از داشتن آرزو، برآوردن آرزوی کسی، آزمون کسی با نیت کردن آرزو، اثبات کرامت اولیا با تحقق آرزو و....

شاید، بیشترین تعداد آرزوهای مندرج در قصه‌های فارسی، از آن اهالی تصوّف، به‌ویژه از پیران صوفیه باشد. به همین دلیل، و نیز به سبب ویژگی‌های آرزوهایشان، آن‌ها را زیر عنوان «آرزوهای صوفیانه» و به‌طور مستقل، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آرزوهای صوفیانه را با نگاهی دقیق‌تر، می‌توان به دو گونه «آرزو» و «هوس» تقسیم کرد:

آرزوهای صوفیانه، از مقولاتی هستند که معمولاً از دسترس انسان به‌دوراند و تحقق آن‌ها، فراتر از اختیارات صوفی است. این آرزوها جز در مواردی اندک، به مدد عنایت الهی و یا به دعا و همّت پیری واصل محقق می‌شوند. از این سنخ‌اند گونه‌هایی چون «آرزوی دیدار با اولیای دیگر؛ آرزوی دیدار با عناصر دینی - اسطوره‌ای نظیر خضر، ابلیس، یونس؛ آرزوی درنوردیدن زمان و مکان؛ و آرزوی رسیدن به مقام اولیا.» همگی این آرزوها، از سنخ آرزوهای معنوی هستند و هدف از چنین آرزوهایی، ارتباط یافتن با عوالم فراطبیعی، فزونی معرفت و ارتقای مرتبت روحانی و احیاناً تصدیق و تأیید ضمنی مقام فلان ولی یا صاحب آرزو است. از مصادیق این آرزوها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

جنید آرزومند دیدار ابلیس است. آرزویش، محقق می‌شود. (کشف‌المحجوب، ص ۱۶۳ و تذکرة‌الاولیا، ص ۴۲۶)

مردی عامی، خواهان دست یافتن به کرامات ابوسعید است. (اسرار التوحید، ص ۵۲)

حسن بصری، آرزوی دوزخ دارد. (تذکرة‌الاولیا، ص ۳۵-۳۶)

ابراهیم ادهم، در حین افتادن از پله‌های مسجد، آرزو دارد که بر تعداد پله‌ها افزوده شود تا نفسش بیش‌تر خواری بیند. (همان، ص ۱۱۷-۱۱۸)

عبدالله مبارک می‌خواهد به مقام معنوی غلامی واصل برسد. (همان، ص ۲۱۵)
برادر یحیی ابن معاذ رازی آرزوی دیدار وی را دارد. (همان، ص ۳۶۲-۳۶۳)
ابوسعید ابی‌الخیر آرزو دارد که تفسیر آیات قرآن را بشنود. (همان، ص ۸۱۷)
سری سقطی آرزو می‌کند با ولیی از اولیای خدا دیدار کند. (منتخب
رونق‌المجالس، ص ۲۸۷-۲۸۸)

عبدالله مبارک آرزو دارد که در چشم برهم زدنی، در عرفات حاضر
باشد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۵/ ۷۵۳-۷۵۵؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۵۷-
۳۵۸ و تذکرة‌الاولیا، ص ۲۱۳-۲۱۴)

هوس‌های صوفیانه، اغلب مادی و ناچیز هستند و تحقق آن‌ها برای صاحب
آرزو، معمولاً امکان‌پذیر است. این مقولات که بیش‌تر شامل خوردنی‌ها و
نوشیدنی‌هاست و عنوان هوس‌های صوفیانه برای آن‌ها مناسب‌تر می‌نماید،
ویژگی‌هایی به شرح زیر دارند:

نخست آن‌که چون بر پایه اصل ریاضت، سالکان ملزم‌اند مشتیهات نفسانی را
در وجود خود سرکوب نمایند تا به مقامات معنوی نائل آیند، اینان ممکن است
سال‌ها هوس خوردن چیزی را در دل داشته باشند ولی هرگز آن را برآورده
نکنند، هرچند که بعضاً می‌توانند به سادگی بدان دست یابند. پیداست که
بازداشتن نفس از پاسخ گفتن به نیازهای اولیه و ضروری حیات آدمی که در
رأس هرم نیازهای بشری قرار دارد، چه میزان اراده و خویشتن‌داری می‌طلبد:
ابراهیم خواص، مدت دوازده سال آرزوی خوردن انار داشت. (هزار حکایت
صوفیان، ۲۶ پ ۲۴)

پیری گزرفروش، یک سال تمام هوس خوردن گزر دارد، در حالی که خود،
فروشنده آن است. (پند پیران، ص ۱۸)

مالک دینار چهل سال در هوس نان و شیر به سر می‌برد و چون بدان دست
می‌یابد، آن را به دیگران انفاق می‌کند. (هزار حکایت صوفیان، ۲۵)
سری سقطی گوید سی سال بود یا چهل سال تا نفس من از من

همی خواست تا گزری اندر دوشاب زخم و بخورم و نخوردم. (ترجمه رساله
قشیریه، ص ۲۲۸)

صفوان ابن سلیمان زاهد، آرزو دارد یک ساعت به آسودگی بخوابد. (هزار
حکایت صوفیان، ۲۱)

در تاریخ بلعمی، داستانی روایت می‌شود که چون سلیمان نبی، آرزوی داشتن
هزار زن و هزار پسر در دل می‌پروراند تا هزار کافر را بکشد، مورد عقوبت حق
واقع می‌شود و صاحب پسری ناقص الخلقه می‌گردد. (روض الجنان، ۲۷۸/۱۶-۲۷۹
و تاریخ بلعمی، ص ۵۸۳-۵۸۵)

دیگر آن‌که، مصادیق هوس‌های صوفیانه، معمولاً در موقعیت‌های حساس، مثلاً
در بادیه و یا در وقت بیماری و یا در زمان احتضار، در مطلوب‌ترین صورت، برای
صاحبان آن فراهم می‌شود و امکان تحقق می‌یابد. در این صورت، دو گزینه در برابر
شخص قرار می‌گیرد: نخست آن‌که صاحب هوس، به خواسته نفس پاسخ می‌دهد.
در این صورت، بعضاً صاحب آرزو، بر اثر تحقق آرزو از کرده خود پشیمان
می‌شود؛ مانند ابوسلیمان دارانی که چون به نان گرم و نمک دلخواهش می‌رسد و
می‌خورد، بلافاصله پشیمان می‌شود. (کیمیای سعادت، ۵۲/۲)؛ و یا ابوالخیر عسقلانی
که چون قصد خوردن ماهی می‌کند استخوان ماهی در انگشتش فرو می‌رود و از
خوردن ماهی منصرف می‌شود. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۱۳) و یا به محض
تحقق، عقوبت و توبیخ می‌بیند. بنگرید به موارد زیر:

ابوتراب نخشی در بادیه، آرزوی نان گرم و تخم مرغ می‌کند، به جرم دزدی
گرفتار می‌شود و دویست ضربه چوب می‌خورد. (تذکره الاولیا، ص ۳۵۷-۳۵۸)
عبدالله بستی، چون ماهی مطلوبش را می‌خورد، در خراسی به بیگاری گرفته
می‌شود. (تفسیر کشف الاسرار، ۳۲۲/۸)

ابراهیم ابن شبیان، عدسک آرزو دارد؛ چون می‌خورد به جرم شراب‌خواری
مجازات می‌شود. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۲۸ و هزار حکایت صوفیان، ۲۵)
ابوبکر وراق، پس از بیست سال ریاضت، هوس خوردن شیر دارد. بر اثر تحقق

آن، دو چشم خود را از دست می‌دهد. (تفسیر سوره یوسف، ص ۳۲۵-۳۲۶)

و زیباترین نمونه آن، ماجرای ابوالحسن خرقانی است که پس از چهل سال، چون به آرزوی خود (خوردن بادمجان) دست می‌یابد، سر بریده پسرش را در آستانه خانه‌اش می‌افکنند. (تذکره‌الاولیا، ص ۷۱۲ و منطق‌الطیر، ص ۳۴۸)

دوم آن که صاحب هوس، در عین توانمندی بر تحقق هوس‌های خود، از برآوردنشان امتناع می‌کند. تحقیقاً، در حکایات صوفیانه، بسامد این گونه فرعی نسبت به گونه پیشین، بیش تر است. از جمله عواملی که معمولاً مانع تحقق هوس‌های صوفیانه می‌شود، یکی خویشتن‌داری و کف نفس ایشان و تحمل ریاضتی است که برای سرکوب نمودن نفس خود دارند و دیگر، عوامل بازدارنده بیرونی، از قبیل هشدار پیران دیگر و یا هشدار هاتف غیبی است. اینک مصادیقی از هر نوع:

ابن عمر، ماهی آرزو دارد. به دست می‌آورد، ولی به نیت ریاضت کشیدن، نمی‌خورد. (کشف‌المحجوب، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ کیمیای سعادت، ۵۰/۲ و مناقب الصوفیه، ص ۸۶)

برای درویشی واصل، عصیده حاصل می‌شود، ولی به سبب ضبط نفس آن را نمی‌خورد. (تذکره‌الاولیا، ص ۵۸۰)

ابوحفص حداد در اوج گرسنگی بر آهوایی دست می‌یابد، ولی به سبب کف نفس، او را نمی‌کشد. (شرح‌التعرف، ۲۱۳/۱)

مالک دینار، در بیماری، هوس خوردن گوشت دارد. چون بدان دست می‌یابد، آن را می‌بوید و به دیگران می‌بخشد. (تذکره‌الاولیا، ص ۵۲-۵۳ و پند پیران، ص ۱۶-۱۷)

مالک دینار به نان و شیر مطلوبش می‌رسد اما به نیت ریاضت کشیدن، آن را نمی‌خورد و به دیگران انفاق می‌کند. (هزار حکایت صوفیان، ر ۲۵)

ابراهیم خواص، به انار دست می‌یابد ولی به هشدار پیری، از خوردن آن دست می‌کشد. (همان، پ ۲۶ ر ۲۵)

یحیی ابن معاذ، به آب سرد دست می‌یابد و بر اثر هشدار هاتف آن را نمی‌خورد. (همان، ر ۱۵۸)

شبلی / مالک دینار، خرماى مطلوبش را به دست مى آورد و به سبب ملامتِ دخترکی آن را نمى خورد. (همان، ۴۸)
جنید، آرزوی خوردن انجیر می کند. به دست می آورد ولی به اشارت هاتف، از خوردن آن امتناع می ورزد. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۲۸)
تحقق یا عدم تحقق آرزوها در حکایات فارسی، به عوامل و شرایط زیر بستگی دارد:

الف. چنانچه آرزو، مثبت و کمال بخش باشد، موجب تکامل روحی شود؛ با اخلاص و ابرام طلبیده شود؛ و در یک کلام، اگر در مسیر مشیت الهی باشد، محقق خواهد شد:

مرغان منطق الطیر، آرزوی دیدار سیمرخ را دارند؛ آرزویشان برآورده می شود. (منطق الطیر، ب ۲۳۳-۴۴۶)

اسکندر آرزو دارد بداند چه زمانی خواهد مرد؛ آرزوی او محقق می شود. (عجایب المخلوقات، ص ۴-۵)

هیزم شکنی آرزو می کند که مجرد باشد تا به عبادت خدا پردازد؛ آرزویش برآورده می شود. (ترک الاطناب، ص ۲۷۶-۲۷۷)

پارسایی آرزو دارد که کنیز از دست رفته اش، نزد او بازگردد؛ با راز و نیاز خالصانه، آرزویش برآورده می شود. (منتخب رونق المجالس، ص ۲۲۰)

عابدی از بنی اسرائیل آرزو می کند که مرگش در حین سجده فرا برسد؛ آرزویش محقق می شود. (همان، ص ۸۹)

عکاشه آرزو دارد بدنش با بدن رسول تماس یابد تا از آتش دوزخ برهد؛ آرزویش برآورده می شود. (تفسیر سوراآبادی، ص ۵۲۴-۵۲۶)

گبری، با اخلاص، رحمت الهی را آرزو می کند؛ به خواسته اش می رسد. (مصیبت نامه، ص ۱۱۸-۱۱۹)

زلیخا آرزو دارد بینا و جوان شود، به دعای خالصانه یوسف، آرزویش برآورده می شود. (روض الجنان، ۱۱ / ۱۵۵-۱۵۵)

در برخی موارد، نه عینِ آرزو، که مابزایِ آن برآورده می‌شود: درویشی آرزو می‌کند که به اندازهٔ ریگ‌های بیابان گندم داشته باشد تا به فقرا ببخشد؛ به پاداشِ خیرِ آن دست می‌یابد. (همان، ۱۴۸/۴ و شرح فارسی شهاب‌الانخبار، ص ۲۶۲-۲۶۳)

مسلمانان صدر اسلام آرزو دارند به هفت کاروان پرنعمت قریش دست یابند؛ خداوند، در عوض آن، سورهٔ حمد را که شامل هفت آیه است به ایشان اهدا می‌کند. (روض‌الجنان، ۳۴۳/۱۱)

در مواردی، تحققِ آرزو، نشانهٔ محرومیتِ صاحبِ آن از عنایتِ حق است و عدمِ تحققِ آن، حکایت از برخورداریِ صاحبِ آرزو از عنایتِ حق دارد. مانند حکایت جهودی که ماهی آرزو دارد و خداوند فرشته‌ای را اعزام نموده تا در واپسین لحظات عمر جهود، ماهی را از دریا به سوی جهود براند و نقیض این ماجرا، حکایت عابدی است که در همه عمر، آرزو داشته که روغن زیتون بخورد و چون در پایان عمر روغن برایش فراهم می‌شود، خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد که آن را بر زمین بریزد تا هیچ گناهی در نامهٔ اعمال وی باقی نماند. (منتخب رونق‌المجالس، ص ۵۸-۵۹ و هزار حکایت صوفیان، پ ۲۵)

ب. چنانچه هدف آرزو، اثبات کرامت یکی از اولیا باشد و یا تحقق آرزو، به تکامل روحی سالک بینجامد، غالباً محقق خواهد شد و معمولاً دعای ولی یا نبی و یا عنایت حق، عامل تحقق چنین آرزوهایی است:

جنید آرزوی دیدار ابلیس را دارد؛ آرزویش برآورده می‌گردد. (کشف‌المحجوب، ص ۱۶۳)

فضلائی ترکستان و بخارا، که مهمان مولانا هستند، هوس خوردن حلوا دارند؛ به کرامت مولانا برآورده می‌شود. (مناقب‌العارفین، ص ۴۳۰-۴۳۱)

پیرزنی واصل، دلبستهٔ دختر خویش است. آرزو می‌کند او بمیرد تا وی از تعلقات برهد. شیری، دختر را می‌درد. (پند پیران، ص ۱۱۸-۱۱۹)

پدر و مادر معروف کرخی آرزو دارند که پسرشان (معروف) به خانه بازگردد؛

آرزو محقق می‌شود. (تذکرة الاولیا، ص ۳۲۴)

مریدی آرزو می‌کند که با قدحی از آبگینه آب بنوشد؛ به کرامت ابوتراب
نخشبی، آرزویش برآورده می‌شود. (تذکرة الاولیا، ص ۳۵۸)

موسی (ع)، آرزو می‌کند گوری که فرشتگان کنده‌اند، گور او باشد؛ آرزویش
محقق می‌شود. (تفسیر سوراآبادی، ص ۵۹)

سهل تستری، در بادیه نان گرم و کباب آرزو می‌کند؛ به کرامتش برآورده
می‌شود. (منتخب رونق‌المجالس، ص ۲۴۶-۲۴۸)

عبدالله مبارک آرزو می‌کند در شب هشتم ذیحجه در عرفات باشد؛ محقق
می‌شود. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۷۵۳/۵-۷۵۵)

شمس‌الدین آرزو دارد به نعمت و تجمل پیشین خود باز گردد؛ به کرامت
مولانا محقق می‌شود. (مناقب‌العارفین، ص ۳۷۷-۳۷۸)

پ. اگر آرزو به امور نفسانی و خواهش‌های آدمی باز گردد و موجب تقویت
نفس شود و با مشیت الهی و حکمت آفرینش در تضاد باشد، همچنین حاکی از
تعلق خاطر فرد به تعلقات دنیوی باشد، برآورده نمی‌شود. خیل کثیری از
آرزوهای صوفیان از این نوع است که عمدتاً به سبب خویشتن‌داری و منع درونی
صاحب آرزو و یا به اشارت پیری و یا تحت تأثیر کلام خدا و سخن رسول و
نظایر این‌ها، تحقق نمی‌باید.

جوانی آرزو دارد صد هزار دینار دارایی داشته باشد تا به صوفیان ببخشد؛ چون
قصد خودنمایی در میان است، برآورده نمی‌شود. (تذکرة الاولیا، ص ۱۴۱)

عمر آرزو دارد به عنوان نماینده پیامبر به نجدان برود؛ محقق نمی‌شود. (تفسیر
سوراآبادی، ص ۲۵۴-۲۵۵)

عیسی (ع) آرزو می‌کند که برای محفوظ ماندن از باران، سرپناهی داشته باشد؛
برآورده نمی‌شود. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۶۴/۴)

شخصی آرزوی دست یافتن به مقام و همسر حجاج را دارد؛ محقق
نمی‌شود. (مقاله شمس، ص ۱۳۵)

پیرمردی آرزوی وصال دختری را دارد؛ جان خود را بر سر این هوس می‌بازد. (هفت اورنگ، ص ۵۱۶)

ابوتراب نخشی نان و تخم مرغ آرزو می‌کند؛ به جرم دزدی دستگیر و تنبیه می‌شود. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۷)

شهیدان احد، آرزو دارند زنده شوند تا بار دیگر در رکاب پیامبر بجنگند؛ به سبب تضاد با حکمت خداوندی، محقق نمی‌شود. (روض الجنان، ۵ / ۱۴۶ - ۱۴۷)

عبدالله انصاری، پس از شهادت آرزو می‌کند زنده شود تا با رسول خدا در جنگ همراه گردد؛ به سبب تضاد با حکمت خداوندی، محقق نمی‌شود. (همان، ۵ / ۱۴۷)

برزویه طیب آرزو دارد به میوه درخت حیات دست یابد؛ محقق نمی‌شود. (شاهنامه، ۲۴۷/۸)

در کثیری از حکایات، نتیجه آرزو (تحقق یا عدم تحقق آن) معلوم نیست. در این موارد، قصه‌پرداز معمولاً پس از طرح آرزو، مسیر حکایت را تغییر می‌دهد و به سمتی دیگر می‌برد و یا، همین‌که به نتیجه مورد نظر خود دست یافت، داستان را بی‌سرانجام رها می‌کند. این نیز ممکن است که مصداق آرزو، از مقولاتی باشد که تحقق آن عقلاً و منطقاً میسر نباشد. نظیر حکایت زیر:

درویشی در حال گذر از جایی است، می‌شنود که کسی آیه «ان زلزلة الساعة شیء عظیم» را می‌خواند. حالش دگرگون می‌شود و فریادی بر می‌آورد و می‌گوید: «آیا ممکن است این روز بیاید و این درویش از بند رهایی یابد؟» [آرزوی رسیدن قیامت] از وی می‌پرسند: «چرا با شنیدن این آیه چنان حالی به تو دست داد؟» می‌گوید: «دنیا حجاب است و قیامت، عرصه مشاهدت، کی باشد که از این حجاب رهایی پیدا کنیم و به دولت و مشاهدت برسیم؟» (تفسیر کشف‌الاسرار، ۷۳/۴)

پ. کارکرد آرزو در قصه‌های فارسی

نقش مایه «آرزو»، در تکوین قصه‌های فارسی، کارکردها یا نقش‌های متفاوتی دارد. از جمله این نقش‌ها می‌توان به چهار نقش عنصر داستان‌ساز، عنصر آغازگر، عنصر مکمل و عنصر پایان‌بخش اشاره کرد:

۱. آرزو، عنصری داستان‌ساز

در بسیاری از حکایت‌های فارسی، آرزو همچون موضوع یا نقش‌مایه‌ای ساختاری، کلیت یک قصه را شکل می‌دهد؛ بدین معنی که حکایت تماماً بر گرد یک آرزو دور می‌زند و حوادثی که در آن پدید می‌آید، برآیند طبیعی آرزوپروری یا آرزوکشی شخصیت داستان است. در این سنخ از حکایات، آرزو هم موضوع حکایت است و هم نقش‌مایه‌ای ساختاری که تمام قصه را پوشش می‌دهد. مصادیق این عنصر، در متون دینی، به ویژه در متون داستانی صوفیانه-عرفانی بسیار است. یکی از این نمونه‌ها، حکایتی است که در تذکرة‌الاولیا، درباره ابوتراب نخشی درج است. ابوتراب می‌گوید:

«... مگر وقتی در بادیه می‌آمدم و آرزوی نان گرم و تخم‌مرغ بر دلم گذر کرد. اتفاق افتاد که راه را گم کردم. به قبیله‌ای افتادم. جمعی ایستاده بودند و مشغله‌ای می‌کردند. چون مرا دیدند، در من آویختند و گفتند: کالای ما تو برده‌ای. [و کسی آمده بود و کالای ایشان برده بود.] شیخ را بگرفتند و دویست چوب بزدند. در میان این چوب زدن، پیری در آن موضع بگذشت. دید یکی را می‌زدند. نزدیک شد و او را بشناخت. مرقع بدرید و فریاد درنهاد و گفت: «شیخ الشیوخ طریقت است.» این چه بی‌حرمتی است و چه بی‌ادبی که با سید همه پیران طریقت می‌کنند؟» آن مردمان فریاد کردند و پشیمان شدند و عذر خواستند. شیخ گفت: «ای برادران! به حق وفای اسلام که هرگز وقتی بر من گذر نکرد خوش‌تر از این وقت، و سال‌ها بود تا می‌خواستم که این نفس را به کام خود بینم. به آن آرزو اکنون رسیدم؛ پس پیر صوفی دست او بگرفت و او را به خانقاه برد و دستوری خواست تا طعامی آرد. برفت و نان گرم و خایه مرغ آورد و پیش شیخ نهاد. شیخ خواست تا دست دراز کند، آوازی شنود که «ای ابوتراب! بخور بعد از چندین تازیانه که هر آرزو که در دل تو خواهد گذشت، بی دویست تازیانه نخواهد بود.» (تذکرة‌الاولیا، ص ۳۵۷-۳۵۸)

چنان‌که ملاحظه می‌شود حکایاتی از این دست، نه تنها با طرح یک آرزو آغاز

می‌شود که بر محور آن می‌گردد و غالباً به نفسی آرزو و تبیین وجوه منفی آن می‌انجامد. از این سنخ‌اند فهرست زیر از حکایات فارسی:

پارسامردی، آرزو دارد با روغن و شهد اندوخته خود، گوسفندان بسیاری بخرد. بر اثر این آرزو، کوزه روغن خود را نیز از دست می‌دهد. (کلیله و دمنه، ص ۲۶۳ و روح‌الارواح، ص ۵۱)

ابلهی از عیسی (ع) می‌خواهد تا استخوان‌های مرده‌ای را زنده کند. عیسی دعا می‌کند و بر اثر آن، شیری جان می‌گیرد و ابله را می‌درد. (مثنوی معنوی، ۲ / بیت ۱۴۱ به بعد) پادشاهی آرزوی دیدار خضر دارد و چون این دیدار میسر می‌گردد، به دست خضر کشته می‌شود. (عجایب‌نامه، ص ۱۴۳)

شخصی به امید دست یافتن به عمر دراز، به هندوستان می‌رود و چون صاحبان عمرهای دراز را می‌بیند، با پشیمانی باز می‌گردد. (همان، ص ۱۵۱) اسکندر آرزو می‌کند بداند که محل مرگ او کجاست؛ چون به آرزویش می‌رسد، می‌میرد. (همان، ص ۴-۵)

عیسی (ع)، آرزوی داشتن سرپناهی دارد و با پیری دیدار می‌کند که چهل سال است به خاطر یک آرزو، سرگرم توبه است. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۴۴/۶) عبدالله بُستی، در مسیر حج، هوس خوردن ماهی می‌کند. خود را به جای خر، به خراس می‌بندد. چون به آرزوی خود می‌رسد، نفس خود را تهدید می‌کند که اگر چنین آرزویی کند، باید یک روز در خراس کار کند. (همان، ۲۲۸/۸) نفس صفوان ابن سلیمان، آرزوی یک ساعت خواب دارد. صفوان به نشانه مخالفت با آن، چهل سال و تا وقت مرگ نمی‌خوابد. (هزار حکایت صوفیان، ۲۱، ۲۱ پ)

۲. آرزو، عنصری آغازگر

در برخی از حکایات، نقش‌مایه آرزو، صرفاً نقطه شروعی است برای شکل‌گیری قصه اصلی. از این رو، این نقش‌مایه را باید فقط نقطه صفر داستان و یا عنصر زمینه‌ساز برای ورود در آن دانست. از این دسته‌اند حکایات زیر:

سری سقطی آرزو دارد با یکی از اولیای خدا دیدار کند؛ دیدار میسر می‌شود و حکایت، مسیر دیگری را می‌پیماید. (بستان‌العارفین، ص ۲۸۷-۲۸۸)
جنید بغدادی آرزو می‌کند که با ابلیس دیدار نماید؛ در آغاز این داستان دیدار محقق می‌شود، ولی اساس حکایت را گفت‌وگوی این دو پیش می‌برد. (کشف‌المحجوب، ص ۱۶۳)

ابوسعید خراز آرزو می‌کند که به کسی از کسان حق برسد؛ از قضا به ابلیس می‌رسد. ادامه داستان، گفت‌وگوی اوست با ابلیس درباره موضوعی دیگر. (تفسیر سوره یوسف، ص ۲۷۶-۲۷۷)

عیسی (ع) آرزوی دیدار دنیا را دارد؛ دیدار میسر می‌شود. داستان با گفت‌وگوی عیسی (ع) با دنیا ادامه می‌یابد. (الهی‌نامه، ص ۷۴)
عبدالله مبارک آرزو می‌کند که در شب هشتم ذیحجه در عرفات باشد؛ این آرزو به کرامت پیرزنی محقق می‌شود و مابقی داستان، به دیگر کرامات پیرزن باز می‌گردد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ۷۵۳/۵-۷۵۵)

چنین آرزوهایی اساساً هیچ ارتباطی با درون‌مایه اصلی داستان ندارند، ولی برای شروع یک حکایت، عناصری هستند بسیار زیبا، مؤثر و کارکردی که حقیقت‌مانندی قصه را تقویت می‌کند.

۳. آرزو، عنصری مکمل

در مواردی، حکایت با ساختاری خاص آغاز می‌شود و پیش می‌رود. در میانه داستان، یکی از اشخاص داستان، آرزویی را در دل می‌پروراند که حوادث دیگر داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین حکایاتی، موضوع داستان، چندان ارتباطی با بن‌مایه آرزو ندارد و تحقق یا عدم تحقق آرزو، موضوع بحث نیست و آرزو، صرفاً در داستان نقشی زیباشناختی ایفا می‌کند. از جمله در موارد زیر:

در تذکرة‌الاولیای عطار، حکایتی هست در اثبات کرامات ابوتراب نخشی که عطار ضمن روایت آن، آرزو را نیز چاشنی داستان خود کرده است، تا کرامت ابوتراب نمایان‌تر گردد:

ابوالعباس می‌گفت با ابوتراب در بادیه بودم. یکی از یاران، مرا گفت: «تشنه‌ام.» [ابوتراب] پای بر زمین زد. چشمه‌ای پدید آمد. مرد گفت: «مرا چنان آرزوست که به قدح، آب بخورم.» [ابوتراب] دست در زمین زد. قدحی برآمد از آبگینه سدید که از آن نیکوتر نباشد، و از آن آب خورد و یاران را آب داد و آن قدح، تا مکه با ما بود. (تذکره‌الاولیا، ص ۳۵۸)

در این حکایت، قصه کرامت ابوتراب، تا ظهور چشمه آب، می‌تواند تمام شده تلقی شود؛ اما آرزویی که آن مرد دارد، موجب تداوم و تکمیل قصه شده، و از جهتی، بر زیبایی و عمق مفهوم مورد نظر قصه پرداز افزوده است.

همچنین، در تفسیر کشف‌الاسرار، درباره چگونگی وفات موسی (ع) می‌خوانیم: روزی چهار فرشته، در راه موسی، گوری حفر می‌کنند. موسی از آن‌ها می‌پرسد که این گور از آن کیست؟ می‌گویند: «آن را برای دوستی از دوستان خدا کنده‌ایم.» موسی، درون گور می‌رود و از آن بوی بهشت استشمام می‌کند. ناگاه دری از درهای بهشت به روی او باز می‌شود. در این هنگام، موسی آرزو می‌کند که ای کاش همان‌جا گور او باشد. عزرائیل همان‌دم جان او را می‌گیرد. (تفسیر کشف‌الاسرار، ص ۵۹)

تصور این که حکایت بالا، بدون آرزوی موسی تمام شود، و عزرائیل همان‌دم جان او را بگیرد، امکان‌پذیر است؛ اما اگر به یاد بیاوریم که بر پایه روایات دینی، مقرر شده است که موسی خود، چگونگی مرگش را انتخاب کند، به ارتباط میان درون‌مایه داستان و این نقش‌مایه پی خواهیم برد. به‌ویژه آن‌که، آرزوی ولّی چون موسی (ع)، در مسیر تقدیر و مشیت الهی قرار دارد و با آن یکی شده است. پس آرزو صرفاً در حکم نقش‌مایه، در داستان حضور می‌یابد و درون‌مایه را پررنگ‌تر و برجسته‌تر می‌سازد. در برخی از این قبیل حکایات، نقش‌مایه آرزو، چاشنی طنز داستان به حساب می‌آید و تمام لطافت داستان بدان باز می‌گردد. مانند حکایت آن گران‌جان و بیمار:

«گران‌جانی به عیادت بیماری می‌رود و مدتی طولانی در آن‌جا می‌ماند. سپس

رو به بیمار کرده می گوید «دلت چه می خواهد؟ زود بگو و آرزو در دل نگاه مدار.» می گوید: «آرزو دارم بمیرم و از جفای عیادت تو خلاص شوم.» (لطایف الطوائف، ص ۳۱۳)

۴. آرزو، عنصری پایان بخش

در مواردی، آرزو، نه موضوع داستان است و نه نقش مایه‌ای که موجب تغییر مسیر داستان و یا تقویت درون‌مایه آن گردد. بلکه، نقش مایه‌ای است که فقط به پایان گرفتن داستان کمک می‌کند و بعضاً حذف آن نیز، لطمه چندانیه حکایت وارد نمی‌آورد. از آن جمله است حکایت زیر:

عاشق و معشوقی در صحرا، رو در روی هم خیمه‌ای دارند و به امید دیدار، روزگار می‌گذرانند. آن‌ها پس از مدتی، صاحب گاو و گوسفند و نعمت می‌شوند و به شهر می‌روند و از هم جدا می‌افتند. دست روزگار، بار دیگر آن‌ها را به فقر می‌کشد. آن‌ها به صحرا باز می‌گردند و رو در روی هم، خیمه‌ای برپا می‌کنند و به دیدار هم شاد می‌شوند. در این موقع، آن‌ها آرزو می‌کنند که ای کاش، هرگز به آن فرمانروایی و نعمت دست نیافته بودند. (مصیبت‌نامه، ص ۳۱۸-۳۲۰)

و نظیر این حکایتی است در تذکرة الاولیا:

روزی حسن بصری مردی را می‌بیند که می‌گرید. حسن علت گریه او را می‌پرسد. جواب می‌دهد که در مجلس محمد ابن کعب قرظی شنیده است که بعضی مسلمانان به دلیل گناهانشان چندین سال در دوزخ می‌مانند. حسن بصری با شنیدن این سخن، آرزو می‌کند از جمله کسانی باشد که پس از هزار سال، آن‌ها را از دوزخ بیرون می‌آورند. (تذکرة الاولیا، ص ۳۵-۳۶)

چنان‌که پیداست چنین آرزوهایی غالباً در پایان حکایت می‌آیند و درون‌مایه یا نتیجه آن را تعیین می‌کنند. نکته دیگر این‌که، تحقق یا عدم تحقق این آرزوها در داستان، به هیچ وجه، مورد نظر قصه‌پرداز نبوده است؛ پس، غالباً بی‌سرانجام رها می‌شود. در این سنخ از حکایات، که عمدتاً صوفیانه هستند، در بخش‌های آغازین حکایت، وضعیتی ایجاد می‌شود که سالک، پیوسته انتظار دست یافتن به

آن را داشته است. از این رو، آرزوی پایانی، تأییدی است بر درون‌مایه اثر. چنانچه بخواهیم نمودگارِ روایی داستان‌های آرزو را به صورت جمله یا جمله‌های روایی نشان دهیم تا در یک نما، به ساختار و فرم این داستان‌ها وقوف یابیم، این جمله، در گونه‌های چهارگانه یادشده، چنین خواهد بود:

- گونه نخست، داستان‌هایی که آرزو در آن‌ها عنصری داستان‌ساز است: یکی، آرزویی دارد؛ چون به آرزویش می‌رسد مجازات می‌یابد.

- گونه دوم، داستان‌هایی که آرزو در آن‌ها عنصری آغازگر است: یکی، آرزویی دارد؛ آرزویش محقق می‌شود. روایت، تغییر جهت می‌دهد.

- گونه سوم، داستان‌هایی که آرزو در آن‌ها عنصری مکمل است: یکی، آرزویی دارد، دیگری، آرزویش را محقق می‌سازد.

- گونه چهارم، داستان‌هایی که آرزو در آن‌ها، عنصر پایان‌بخش است: برای اشخاص داستان، حوادثی رخ می‌دهد. یکی از اشخاص، چیزی آرزو می‌کند. با مروری بر داده‌های مذکور، چند نکته قابل ذکر است:

نخست، با عنایت به کارکردی که نقش‌مایه آرزو در حکایات فارسی دارد، تعبیر داستان آرزو را صرفاً می‌توان درباره موارد یک تا سه به کار برد؛ چرا که در مورد چهارم، آرزو نقش‌مایه‌ای فرعی است و تا حدی بیرون از ساختار روایی داستان قرار دارد. به همین دلیل، درون‌مایه داستان نیز ارتباطی با این عنصر نیافته است.

دوم، تقریباً تمامی گونه‌های یک تا سه، از ساختار روایی مشابهی پیروی می‌کنند. با این تفاوت که عنصر علیت در گونه نخست، به مراتب قوی‌تر از سایر موارد است. نشان این امر آن است که کلمه «چون» را از جمله روایی شماره یک، نمی‌توان حذف کرد و برای تبیین ساختار این گونه حکایت‌ها، به جمله‌ای مرکب نیاز است، حال آن‌که می‌توان ساختار روایی گونه‌های دو و سه را با جملات ساده مستقل تشریح نمود.

سوم، در گونه نخست، گاهی صاحب آرزو با نفس خود موافق و همراه است؛

در این صورت، مجازات‌گر، عاملی بیرون از وجود او (حق) است و گاه، صاحب آرزو با نفس آرزوخواه خود، سرستیز دارد که در این حال، خود وی نفسش را مجازات می‌کند. نوع مجازات هم، بسته به نوع آرزو از پائین‌ترین حد (ملامت و سرزنش) تا بالاترین سطح آن (کشته شدن) را در بر می‌گیرد.

چهارم، آرزو در گونه نخست، امری مذموم و مخالف مشیّت الهی و تعالیم صوفیه است. به همین دلیل، تحقّق آن‌ها عقوبت در پی دارد. برعکس، سنخ آرزوهای گونه دوم و سوم، مثبت و با اندیشه‌ها و تعالیم صوفیانه موافق است؛ پس، تحقّق آن‌ها در داستان امری حتمی است.

پنجم، بر اساس ساخت روایی به دست آمده، درون‌مایه داستان‌های مربوط به گونه‌های چهارگانه را می‌توانیم به شکل زیر، بنویسیم:

گونه نخست: «آرزو داشتن و آرزو پروردن، نارواست.»

گونه دوم: «آرزوهای موافق با مشیّت الهی و تعالیم صوفیه، محقّق می‌شود.»


گونه سوم: «کرامت اولیا، موجب تحقّق آرزوهاست.»

گونه چهارم: [در این مورد، درون‌مایه داستان، ارتباطی به آرزو ندارد.]

نتیجه

در فرهنگ صوفیانه، آرزو نه یک مقوله مثبت و مطلوب، که همچون ابزاری مؤثر برای کشتن نفس و محدود کردن دامنه تمنیات آدمی عمل می‌کند. به همین دلیل، زندگی صوفیانه، میدانی است برای مبارزه مداوم با آرزوها و هوس‌های وی. به علاوه، آرزو داشتن از منظر اهل تصوّف، به ایستادن در برابر مشیّت الهی و اظهار وجود در محضر خدا و نیز، به مخالفت با تعالیم پیران تصوّف تعبیر می‌شود؛ از این رو، نکوهیده است. بنابراین، تمام هم صوفی باید آن باشد که به مقام بی‌آرزویی [= نفی وجود خویش] برسد. با این‌که، مصادیق آرزوهای صوفیانه، شامل مسائل جزئی و کلی می‌شود و از هوس تا آرزو را در بر می‌گیرد، بیش‌ترین آرزوهای اینان، از سنخ مقولات مادی، ناچیز و در ردیف هوس‌هاست.

در اغلب موارد، آرزوها به‌ویژه آرزوهای مادی، محقق نمی‌شوند و در صورت تحقق نیز، پشیمانی و یا مجازات در پی خواهند داشت. در مواردی، حتی پروردن آرزو در دل نیز، عقوبت در پی دارد. معدود آثاری که آرزو در آن‌ها سویه‌ای مثبت یافته، دو کتاب مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر است. در این آثار، از آن‌جا که صاحبان آرزو (سالک/ مرغان)، به مرتبه نفی کامل وجود خویش و فنا شدن در حق رسیده‌اند، آرزویشان (وصال حق/ رسیدن به سیمرغ) نیز محقق می‌گردد. از نظر کارکرد، نقش‌مایه آرزو در داستان‌های صوفیانه، عموماً به چهار صورت حضور می‌یابد: یا عنصر آغازگر داستان است؛ یا داستان، به‌تمامی بر محور آن شکل می‌گیرد؛ یا عنصری مکمل به‌شمار می‌رود؛ و یا، عنصری است که داستان را پایان می‌دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

□□. Fairy-tale studies/ Fiction studies.

□□. Desire/ Wish /Lust

۳. نقش مایه‌ها (motives)، کوچک‌ترین واحدهای روایی داستان از نوع اشخاص، اشیاء، مفاهیم، نشانه‌ها و نمادهای مکرر، ممیز و برجسته قصه‌ها هستند که به موازات عناصر اصلی ساختاری، در آن حضور می‌یابند؛ بر معنایی خاص، تأکید می‌کنند و موجب غنای روایت می‌شوند. ممیزند، از آن روی که از اساسی‌ترین وجوه تمایز، تفکیک و طبقه‌بندی داستان‌ها هستند؛ برجسته‌اند بدان سبب که بخش اعظم غنای روایی داستان‌ها بدان‌ها وابسته است و حذف آن‌ها، موجب کاهش زیبایی داستان خواهد شد. همچنین این عناصر به سبب تکرار شونده‌گی و نقش آفرینی ویژه در قصه‌ها، به‌خوبی از سایر عناصر باز شناخته می‌شوند. نقش مایه‌ها، معمولاً کارکردهای معنایی، القایی و روایی متفاوتی در داستان‌ها دارند.

□. Themes

□. Function

□. Typology

□. Structural analysis

۸. برای آشنایی با نقش آرزو در تکوین داستان‌های سه کتاب الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه، نگاه کنید به کتاب به سوی سیمرغ.

منابع:

- الهی‌نامه؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح فؤاد روحانی، چاپ چهارم، زوار، تهران ۱۳۶۴.
- اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید؛ محمد ابن منور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، آگاه، تهران ۱۳۷۱.
- به سوی سیمرغ؛ تقی پورنامداریان، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- پند پیران؛ ناشناس، تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، مشهد ۱۳۵۷.
- تاریخ بلعمی؛ ابوعلی بلعمی، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، زوار، تهران ۱۳۸۰.
- تذکره‌الاولیا؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، چاپ پنجم، زوار، تهران ۱۳۶۶.
- ترجمه رساله قشیریه؛ ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ ششم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۹.

- ترجمه طبقات الصوفیه؛ ابو عبدالرحمان سلمی، به تحقیق نورالدین شریبه، چاپ سوم، مکتبه الخانجی، قاهره ۱۴۱۸ ه / ۱۹۹۷ م.
- ترک الاطناب فی شرح الشهاب (مختصر فصل الخطاب)؛ علی ابن احمد ابن القضاعی، به اهتمام محمد شیروانی، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- تفسیر سوراآبادی؛ ابوبکر عتیق نیشابوری، تصحیح سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران ۱۳۸۱.
- تفسیر سورۃ یوسف (الستین الجامع للطائف الساتین)؛ احمد ابن محمد ابن زید توسی، به اهتمام محمد روشن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۶.
- تفسیر کشف الاسرار و علاء الابرار؛ رشیدالدین ابوالفضل میبدی، چاپ هفتم، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲.
- جوامع الحکایات و لوامع الروایات؛ سدیدالدین محمد عوفی، تصحیح محمد معین، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۵.
- جوامع الحکایات و لوامع الروایات؛ -----، تصحیح بانو مصفا، چاپ اول، بنیاد فرهنگ ایران، بی جا، ۱۳۵۲.
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه؛ سنایی غزنوی، تصحیح مریم حسینی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
- -----؛ -----، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.
- دیدار با سیمرغ؛ تقی پورنامداریان، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- روایت داستان (تئوری‌های پایه‌ای داستان‌نویسی)؛ محمود فلکی، چاپ اول، بازتاب نگار، تهران ۱۳۸۲.
- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتحاح؛ ابوالقاسم احمد ابن ابی‌المظفر سمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی، علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- روض الجنان و روح الجنان؛ حسین ابن علی خزاعی نیشابوری، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و ...، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.
- -----؛ -----، به کوشش محمدجعفر یاحقی و ...، چاپ سوم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، تهران ۱۳۸۱.
- شاهنامه؛ ابوالقاسم فردوسی توسی، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو ۱۹۶۵.
- شرح التعرف لمذهب اهل التصوف؛ ابوالبراهیم اسماعیل ابن محمد مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، چاپ اول، اساطیر، تهران ۱۳۶۳.
- شرح فارسی شهاب الاخبار؛ ناشناس، مقدمه و تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی محدث، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.
- شرح التعرف لمذهب التصوف؛ اسماعیل ابن محمد مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، چاپ اول، اساطیر، تهران ۱۳۶۴.
- طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی؛ مارزلف اولریش، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، چاپ دوم، سروش، تهران ۱۳۷۶.

- عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات؛ محمد ابن محمود طوسی، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، علمی فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
- عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات)؛ -----، ویرایش جعفر مدرس صادقی، چاپ اول، مرکز، تهران ۱۳۷۵.
- کشف المحجوب؛ علی ابن عثمان هجویری، تصحیح محمود عابدی، چاپ اول، سروش، تهران ۱۳۸۳.
- کلیله و دمنه؛ ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ششم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۲.
- کیمیای سعادت؛ محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ ششم، بی نا، بی جا، ۱۳۷۴.
- لطایف الطوائف؛ فخرالدین علی صفی، به اهتمام احمد گلچین معانی، چاپ هفتم، اقبال، تهران ۱۳۷۳.
- مثنوی معنوی؛ جلال الدین مولوی بلخی، تصحیح نیکلسون، چاپ اول، توس، تهران ۱۳۷۵.
- مصیبت نامه؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح شفیعی کدکنی، چاپ اول، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- مقالات شمس؛ شمس الدین محمد تبریزی، تصحیح محمد علی موحد، چاپ اول، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- مناقب الصوفیه؛ منصور ابن اردشیر سنجدی عبادی مروزی، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار، انتشارات منوچهری، تهران ۱۳۶۲.
- مناقب العارفین؛ احمد افلاکی، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین؛ ناشناس، تصحیح احمدعلی رجایی، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۴.
- منطق الطیر؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، سخن، تهران ۱۳۸۳.
- نظریه های روایت؛ مارتین والاس، ترجمه محمد شهباز، چاپ اول، هرمس، تهران ۱۳۸۲.
- واژه نامه هنر داستان نویسی؛ جمال و میمنت میرصادقی، چاپ اول، کتاب مهناز، تهران ۱۳۷۷.
- واژه نامه هنر شاعری؛ میمنت میرصادقی، چاپ اول، کتاب مهناز، تهران ۱۳۷۳.
- هزار حکایت صوفیان؛ ناشناس، برگردان ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران ۱۳۸۲.
- هفت لشکر (طومار جامع نقالان)؛ مهران افشاری و مهدی مدائنی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.
- هفت اورنگ؛ عبدالرحمن جامی، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، سعدی، تهران ۱۳۶۷